

شاهنامه میان واقع و خیال

م.م. طی حاتم جاسم*

تاریخ القبول: 2010/12/2

تاریخ التقديم: 2010/10/14

پیشگفتار

پژوهشگران و علما و مؤرخان چه ایرانی و یا خارجی که شاهنامۀ فردوسی را عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند و کتابها و مقاله های فراوانی را در باره آن شاهکار نوشتند همگی تاکید کرده اند ، که آن شاهنامه یکی از شاهکارترین و برجسته ترین و عالیترین شاعر بزرگ ایران حکیم ابو القاسم فردوسی بشمار میرود ، که بازنده نگهداشتن زبان ویژه یک ملت در واقع را زندگی و جاودانگی بخشیده است.

ولی از خلال خواندن و مطالعه چندی از مآخذ و اثرهای نویسندگان خارجی و عربی و ایرانی که در باره شاهنامۀ فردوسی نوشتند روشن میشود، که تخیل و اساطیر و افسانۀ شاهنامه را در برمیگیرد و اغلب داستانهای آن حکایت از قهرمانهای فوق العاده و یا اژدها و یا اساطیر و افسانۀ دیوها میکند.

از آنچه که گذشت تصمیم گرفتم این پژوهش در باره افسانه و تخیل تحت عنوان (شاهنامه میان واقع و خیال) تقدیم خوانندگان محترم و ارجمند کنم.

لازم بیاد آوری است که شاعر بزرگ فردوسی مورد توجه نویسندگان و مؤرخان و ادبای شرق و غرب علاوه بر نویسندگان مشهور ایران قرار گرفت، و کتابهای فراوانی در باره آن شاعر برشته تحریر درآوردند، و هر سال جشنواره بزرگی به افتخار آن شاعر که زبان فارسی را حفظ کرده و میراث کهنسال ایران را بدنیا معرفی نموده است برپا میکنند.

این پژوهش به دو مبحث تقسیم کردم نخستین آن مربوط به شاعر در نام آن شاهنامه طی سالهای طولانی دچار گردیده بود، اما دومین مبحث نظرات برخی از نویسندگان مؤرخان را راجع به افسانه بودن غالب داستانهای شاهنامه در برمیگیرد.

مبحث اول

فردوسی

حکیم ابو القاسم فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۱ هـ - ق) حکیم ابو القاسم منصور بن حسن موسوم به ابوالقاسم فردوسی طوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای ایران است که بقولی همانند او را تاکنون مادر فلک نزا دیده است. مقام فردوسی در زنده نمودن تاریخ ایران و داستان‌های ملی و حماسی ایران زمین و همچنین دمیدن نفسی تازه به زبان ادب فارسی بسیار شامخ است، و از این روی او را شاعر ملی ایران خوانده‌اند. زندگی این دانشمند برجسته همچون سایر نام‌آوران چیره دست فرهنگ و ادب ایران در هاله‌ای از ابهام و افسانه فرورفته است، بر اساس روایت چهار مقاله که کهن‌ترین منبع تاریخی از لحاظ نزدیکی به دوران حیات حکیم به شمار می‌رود فردوسی از خاندان دهقانان ایرانی و از اهالی و دهکده باژ از ناحیه طابران طوس بود. دهقانان در آن روزگار زمینداران کوچکی به شمار می‌رفتند، که به فرهنگ فارسی عشق می‌پورزیدند و نسل به نسل آن را انتقال می‌دادند، و فردوسی نیز که از نسل این ایرانیان اصیل به شمار می‌رفت همچون پیشینیان خود در صدد حفظ ارزشهای ملی ایران بود. حکیم در اوایل زندگی خود از تمکن مالی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود و علاوه بر اینکه در باغ بزرگی در طابران طوس اقامت داشته، و خدم و حشم نیز داشته است دارای زمین زراعی بود که درآمد زندگی آسوده و راحت خود را از طریق آن ملک تأمین می‌نمود^(۱).

بنا به نظر پژوهشگران امروزی، فردوسی در حدود سال ۳۱۹ هجری شمسی در روستای باژ در نزدیکی طوس در خراسان متولد شد. استدلالی که منجر به استنباط سال ۳۱۹ شده است شعر زیر است که محققان بیت آخر را اشاره به قدرت سرین سلطان محمود غزنوی در سال ۳۷۵ شمسی می‌دانند: بدانگه که بُد سال پنجاه و هشت نوان‌تر شدم چون جوان ی گذشت فریون بچار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد و از این که فردوسی در سال ۳۷۵ پنجاه و هشت ساله بوده است نتیجه می‌گیرند او در حدود سال ۳۱۹ متولد شده است^(۲).

همین علاقه به ایران و تمدن کهن ایرانی که او را به فکر بنظم در آوردن متون باستانی و دینی ایرانیان به صورت شاهنامه انداخت، و پس از یافتن نسکهای پهلوان و اوستایی و کتیبه‌های کهن ایرانی آنها را به صورت داستانهای شیرین و آموزنده شاهنامه درآورد و نزدیک به سی سال از بهترین ایام زندگی خود را وقف این کار کرد. او خود می‌گوید:

(۱) فردوسی و اثر برجسته او، استاد: سرکار خانم پاک نیت، طلا فرج الهی، نیم سال دوم

تحصیلی ۸۸-۸۹، ص ۳.

(۲) خطیبی، ابوالفضل، «بیتهای عرب‌سنجی‌انه در شاهنامه»، نشر دانش، سال بیست و یکم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۴.

بسی زنج بردم بدین سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
پی افکندم از نظم کافی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
بناهای آباد گر در خراب
ز باران و از تیش آفتاب

شاهنامه

فردوسی در سال 370 یا 371 نظم شاهنامه را آغاز کرد و در اوایل این کار هم خود فردوسی ثروت و دارائی قابل توجهی داشت و هم بعضی از بزرگان خراسان که به تاریخ باستان ایران علاقه داشتند او را یاری نیکردند ولی به مرور زمان و پس از گذشت سالهایی در حالیکه فردوسی بیشتر شاهنامه را سروده بود دچار فقر و تنگدستی شد.

فردوسی در اینمورد چنین گفت:
الا ای آورده چرخ بلند

چه داری به پیری مرا مستمند
چو بودم جوان بر ترم داشتی
به پیری مرا خوار بگذاشتی
به جای عنانم عصا داد سال
پراکنده شد مال و برگشت حال

چونکه این کار رفته رفته ثروت و جوانی را از دست داد ب فکر افتاد، که آن دگه آن را به نام پادشاهی بزرگ کند، و به گمان اینکه سلطان محمود غزنوی چنانکه بابد قدر او را خواهد شناخت شاهنامه را به نام او کرد و راه غزنین در پیش گرفت.

اما سلطان محمود که به مدایح و اشعار ستایش آمیز شاعران بیش از تاریخ و داستانهای پهلوی علاقه داشت قدر سخن فردوسی را ندانست و او را تشویق نکرد.

بعضی گفتند که بسبب بدگونی حسودان فردوسی نزد سلطان محمود به بی دینی متهم شد و از این رو سلطان به او بی اعتنائی کرد.
بعضی از شاعران دربار سلطان محمود به فردوسی حسد میورزیدند و داستانهای شاهنامه و پهلوانان قدیم ایران را در نظر سلطان محمود پست و ناچیز جلوه داده بودند.

به هر سال سلطان محمود شاهنامه را بی ارزش دانست گفته اند که فردوسی از این بی اعتنائی سلطان محمود بر آشفت و چندین بیت در هجو سلطان محمود گفت و سپس از ترس مجازات او غزنین را ترک گفت.

محتوای شاهنامه:

شاهنامه منظومه مفصلی است که حدوداً از 60 هزار بیت تشکیل شده است و دارای سه دوره اساطیری، پهلوانی، تاریخی است. در بر خورد با قصه های شاهنامه و دیگر داستانهای اساطیری فقط به ظاهر داستانهای نمی توان بسنده کرد. زبان قصه های اساطیری، زبانی آکنده از رمز و سمبل است و بی توجهی به معانی رمزی اساطیر، و غنای آنها را تا حد قصه های معمولی تنزل می دهد.

منبع داستانهای شاهنامه:

نخستین کتاب نثر فارسی که به عنوان یک اثر مستقل عرضه شد شاهنامه ای منثور بود. این کتاب بدلیل آن که به دستور و سرمایه (ابو منصور توسی) فراهم آمد به شاهنامه (ابو منصور) شهرت دارد و تاریخ گذشته ایران به حساب می آید و تنها مقدمه آن وجود دارد. علاوه بر این شاهنامه یک شاهنامه منثور دیگر به نام شاهنامه ابو منصور تألیف یافته است، که تمام این شاهنامه از بین رفته است. پس از این دوره در قرن چهارم شاعری به نام دقیقی کار به نظم در آوردن داستانهای ملی ایران را شروع کرد دقیقی زردشتی بود و در جوانی به شاعری پرداخت و به دستور نوح بن منصور سامانی ماموریت یافت تا شاهنامه ابو منصور را که به نثر بود به نظم درآورد. دقیقی هزار بیت بیشتر از این شاهنامه را نسروده بود، و هنوز جوان بود که حدود 369 هجری قمری کشته شد⁽¹⁾. فردوسی کار نا تمام او را دنبال کرد از این رو میتوان بخش نخست شاهنامه را از دقیقی دانست.

ولی ادامه و بخش بسیاری دیگر از شاهنامه را فردوسی از متون خدای نام سامانی و نوشته های پهلوانی و اوستای گرد آوری نموده است.

دفاع فردوسی از شاهنامه:

حکیم فردوسی خود توصیه میکند، که تو هرگز این نوشتار من را دروغ مدان زیرا می دانست که تمامی نوشتاری بر گرفته شده از متون کهن پهلوی ساسانی و اوستایی باستانی است:
 تو این را دروغ و فسانه مدان
 به یسکان روش در زمانه مدان
 از او هر چه اندر خورد با خرد
 دگر بر ره رمز معنی برد

(1) من مقال نشر علد شبکه الانترنت، الکاتب لم یذکر اسمه.

1432هـ/2010م

مبحث دوم

سر آغاز

مبحث دوم این پژوهش سه قسمت تقسیم کردم که نخستین آن راجع به شیفتگان و دوستداران فردوسی است که شاهنامه فردوسی یکی از شاهکارهای مهم ادبیات و تاریخ کهنسال ایران را دانسته اند، شاهنامه ای است که عظمت و قدر ایران را به عالیترین ارزش و مقام رسانیده و تاریخ کهنسال ملت ایران را در برابر تمام بشریت جاویدان کرده است.

دوستداران و شیفتگان فردوسی چه ایرانی و یا خارجی با طرح دلایل زیادی در این مورد میگویند، که حملات خصمانه علیه فردوسی چه در دوران زندگی اش یا پس از وفاتش آنها را وادار به تایید و پشتیبانی از این شاعر بزرگوار ساخته اند. آنها گفتند که از جمله این حملات مذهبی بودن و همچنین حسد اشخاص که نتوانستند به مقام آن شاعر بزرگ برسند.

اما قسمت دوم راجع به کسانی که بقول ایرانیان حسادیا جاسوسیان و یا مبغضان فردوسی هستند میگویند که اغلب داستانهای شاهنامه، تخیلات و افسانه است و بر وقایع تاریخی محسوس متکی نیست که بلکه اغلب پهلوانان آن موهوم و اسطوره هستند البته این مؤرخان و یا نویسندگان، مقام و شخصیت فردوسی و قدرت شعری او را بی ارزش قائل نمی کنند، بلکه او را یکی از بزرگترین شعرای ایران میدانند، بجز برخی از شعرای ایرانی چه از نظر حسد و یا بعثت مذهب بودن او منظومه های شعری فردوسی را ناقص دانستند، و گفتند که به حد کمال شعری نمی رسد.

اما قسمت سوم راجع به نمونه هایی از افسانه بودن داستانهای شاهنامه می باشد. **فردوسی از نگاه دوستداران و شیفتگان:**

علاقمندان و دوستداران فردوسی بویژه مؤرخان و محققان و دارسان ادبیات فارسی چه در ایران و یا در غرب و یا در کشورهای اسلامی نوشته ها و مقاله ها و کتابهای زیادی در مورد آن شاعر بزرگوار برشته تحریر در آوردند. مثلا العوفی در لباب الالباب چنین میگوید:

فردوسی فصاحت، و برهان درستی بلاغت، و الگوی اهل صنعت، و مقدم فطنت و پیر فهمی بود، و مصداق این سخن اتمام شاهنامه ای است که دقیقی شروع به نظم آن کرده و (20) هزار بیت آنرا نظم کرده بود، فردوسی (60) هزار بیت دیگر را نظم کرد که از خلال آن حق صفت کلام را باثبات رسانید و برهان براعت را بعنوان حجت تقدیم و متقدمین را شرمگین کرئ و متأخرین را در میان تدبیر متحیر ساخته و آنها را به درک اسفل اندیشه رسانید، و صفت خود را از اول تا آخر کتاب ثابت می کند، که در یک خط مستقیم باقی می ماند و یک روش بی همتا را در پیش می گیرد.

این بود دلیل کمال قدرت و استادی بودن او و کسی که آنچه که مسعود بن سعد رحمت الله علیه از شاهنامه انتخاب کرد را می خواند خواهد دید که تا چه حد قدرت و توانائی شعری فردوسی رسیده باشد⁽¹⁾.
اما دولتشاه سمرقندی، کنیه (سبحان عجم) را به فردوسی داد و گفت:
بزرگان و فضلا توافق کردند که کسی جز فردوسی نتوانست در دوران اسلامی صفت شعر را از عدم به وجود برساند. واقعاً او حق صفت بلاغت را باثبات رسانید، و قدر هنر فصاحت را شناخته است. کتاب شاهنامه، شاهد عدل بر درستی این مدعا است؛ زیرا هیچکس از شعرا و فصحا در نیم قرن گذشته قدرت مخالفت با شاهنامه را نداشته است و این مقام را به کسی از شعرا داده نشده است و این توفیقی خداوند به فردوسی⁽²⁾.
یکی از فضلا چنین می گوید:

سکه کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند

کافر مگر هیچ از مردم فرسی نشاند

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن

او سخن را باز بالا بُرد و بر کرسی نشاند⁽³⁾

اغلب مؤرخان و نویسندگان قدیم و معاصر از علاقمندان فردوسی به اتفاق آراء میگویند، که فردوسی زنده و پاینده کننده آثار گذشته ایرانیان اسنر آنها نیز تاکید می کنند که منت دیگر این شاعر بر ایرانیان احياء و ابقای زبان فارسی است.

حسین کریمیان در مقدمه کتاب پژوهشی در شاهنامه چنین می گوید:
(فردوسی را باید نمونه کامل قوم ایرانی دانست که تمام صفات ممتاز و خصال ویژه مردم این مرز و بوم را در خود جمع داشت، در ایران دوستی و ایران خواهی در میان همه گویندگان و سراینندگان، کم نظیر بلکه بی نظیر بوده است. تجلی شور و وطن خواهی و کشور دوستی در تمام گفتار وی در کمال ظهور و بروز است)⁽⁴⁾.
دکتر رضا زاده شفق در کتاب تاریخ ادبیات ایران در توصیف شاهنامه چنین گفت:

((شاهنامه از لحاظ زیباییهای ادبی و لطایف بدیعی نیز شاهنامه ها است. با اینکه استاد به حکم نمونه هائی که از او مانده و با تسلطی که در لطایف زبان داشته میتوانسته است، مانند سخنگویان دیگر در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و قطعه طبع آزمائی کند، بنابه تعلق خاطری که بداستان ملی ایران داشته همین سبک نظم شاهنامه را که در بحر تقارب است، و برای داستا و حماسه و شعر رزمی بهترین وزنست اختیار کرده، و در این شیوه استاد همه است و کسی

(1) حامد عبد القادر، قصه الادب الفارسی «الجزء الاول، صفحه 223؛ نقلا عن لباب الالباب للعوفی: 2/33.

(2) نفس المصدر، ص 242، نقلا عن تذکره الشعراء.

(3) حامد عبد القادر: قصه الادب الفارسی، الجزء الاول، ص 224-225.

(4) کریمیان، حسن: (پژوهشی در شاهنامه)، چاپ اول، بهمن 1375، ص 27.

را از گویندگان خواه پیش از خواه بعد از وپارای برابری باوی نبوده است خود استاد اینگونه برتری سخن خود را در یافته وی جهت نیست که گفته:

بر افکندم از نظم کاخی بلند که از باد وباران نیابد گزند
آرتولد شنیستار نویسنده اطرشی در ستایش از فردوسی میگویند:

((در حقیقت هر کس آنوقت میمیرد که تمام افرادی که او را میشناخته اند مرده باشند)). بنابراین این میتوان گفت که بزرگان و خدمتگذاران واقعی بشر هرگز نمی میرند، اینها زنده هستند و تا دنیا باقی است زنده خواهند بود، مردگان واقعی آنهایی هستند که هرگز خدمتی انجام نداده اند آمده اند بیحاصل زندگی کرده اند و بدون نتیجه مرده اند))⁽²⁾.

دکتر جلال خالقی مطلق در باره شاهنامه چنین میگوید:
(شاهنامه فردوسی مطلقاً بزرگترین گنجینه لغات و اصطلاحات و ترکیبات زبان فارسی است))⁽³⁾.

فردوسی از نگاه معارضان:

در همان سالهای آغاز این پس از مرگ فردوسی تاسازگاری و کینه ورزی با شاهنامه آغاز شد. عطار نیشابوری شاعر ایرانی معروف، خواندن شاهنامه را ((بدعت و ضلالت))، سر آیندگان دیگری نیز از فرخی سیستانی ((گفتا که شاهنامه دروغ است سر به سر)) و معزی نیشابوری ((من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ/ از کی آورد و بیهوده چرا گفت ان سمر)) گرفته تا انوری ((در کمال بو علی نقصان فردوسی نگر/ هر کجا آید شفا شاهنامه گو هرگز باش)) فردوسی را سرزنش کردند.

نویسنده این مقال برای توجیه این گفتارها گفت که گمان می رود که آنان به سبب خوشنود سازی سردمداران ایران ستیزی که از فردوسی دل خوش نداشته اند، شاهنامه را دروغ پراز کاستی یابی لرزش دانسته اند⁽⁴⁾.

مرتضی مهری^(*) یکی از سر سخت ترین کسانی بود که با فردوسی همسو نبود چنانچه میگوید:

فردوسی با شاهنامه افسانه ی خود که کتاب شعر (یعنی تخیلات و پیدارهای شاعرانه) است خواست باطلی را در مقابل قرآن علم کند؛ و موهومی را در برابر یقین بر سرچا دارد. خداوند ویرا به جزای خودش در دنیا رسانید، و از عاقبتش در آخرت خیر نداریم⁽⁵⁾.

(1) شفق، رضا زاده: (تاریخ ادبیات ایران)، چاپخانه یه دانش تهران 1321، ص 54.

(2) مستوفی، هوشنگ: (شرای بزرگ ایران از قرن سوم تا نیمه قرن پنجم) «شرکت چاپخانه خسروی، ص 59.

(3) مقال من شبکه الانترنیت للکاتب جلال خالقی.

(4) یک مقال مأخوذ از موقع وژکیبیدیا، دانشنامه یه ازاد، بنقل از (محمد امین زیاحی) مؤلف کتاب (فردوسی)، چاپ سوم، تهران 1380.

(*) مرتضی مطهری: یکی از روحانیون معروف قرن گذشته.

(5) مطهری، مرتضی: (نور ملکوت قرآن)، جلد چهارم، قسمت ششم (متن بالا در موقع شبکه انترنیت آمده است).

از آنچه که گذشت بسیاری از علما و شعرا و نویسندگان ایرانی، فردوسی را به علل مختلف مورد سرزنش قرار دادند و شاهنامه اش را بی ارزش خواندند. در اینجا بقول یکی از نویسندگان و مؤرخان مشهور انگلیس (ادوارد جرانیفیل براون) اشاره میکنیم که در آن داستانها شاهنامه را چنین توصیف کرده است:

((من شخصاً باکمال خجالت و ورطه اعتراف میکنم که هرگز نمیتوانم با اعجاب و شگفتی آنها را شریک کنم زیرا که شاهنامه- بنظر من- نمیتواند به سطح مملقات عربی برسد، و علیرغم اینکه مثال و قالب شعرهای حماسه ها تمام سرزمینهای اسلام برگرفته، لیکن از ناحیه زیبایی و عاطفه و ذوق هنر نمیتواند آنرا بابهترین شعرهای آموزش با داستانی و یا غزبیل شعرای پارسی گو مقایسه کنیم))⁽¹⁾

تنها این مشد نیست بلکه این مویسنده مشهور در باره نقایض موجود در شاهنامه و وجود اساطیر و افسانه های زیادی در داستانهای شاهنامه چنین میگوید:

((من اعتراف میکنم که احساس به این مینمایم که شاهنامه چند عیب و نقص ثابت و معین را دارد، زیرا در طول آن مبالغه هست و طبیعی است که موضوعات داستانهایی شامل کل تاریخ افسانه ی ایران از دورانهای قدیمی متمدنی تا دوران فتح عربی در قرن هفتم میلادی، موجب این مسئله را میگردد، کما اینکه شاهنامه از حیث وزن همراه با دیگر منظومه کرای حماسه سرای فارسی موسوم به ناراحتی می باشد. ای کاش منحصر به این مسأله باشد بلکه تشبیه زیادی در آن مرا ناراحت تر میسازد؛ زیرا که هر پهلوان در آن مانند شیر در کمین نشسته و یا فیل خشمگین و یا تمساح خونخوار میباشد، و اگر به حرکت در آورد دود یا گرد و غبار و یا طوفان شدید از او نمایان میگردد))⁽²⁾

هنگام سخن در مورد شخصیتهای شاهنامه ممکن است به سخن یکی از محققان ایرانی که مجتبی مینوی است برگردیم که ((چنین سؤالی مطرح میسازد که آیا این شخصیتها، یزدانها یا نیم یزدانها هستند؟ سپس او می افزاید: لیکن وقتی داستانهایی این شاهنامه با افسانه های هندی مقایسه کنیم در می یابیم که جمشید و فریدون و کاووس و کیخسرو جز یزدانها یا نیم یزدانها هستند که بطور شخصیتهای بشری در شاهنامه نمایان شدند))⁽³⁾

کما اینکه در این منظور روی به سراغ یکی از محققان ایرانی که احمد شاملو شاعر بزرگ معاصر ایرانی است در باره کتاب شاهنامه چنین می گوید: ((کتاب مجموعه ای از افسانه ها و اسطوره ها است که از سوی شعوبی ها با تشویق حکام آنزمان جهت تحقق دست آوردهای سیاسی نظم شده بود و بدین ترتیب نمی توان پایه ای برای تاریخ ایران قبل از اسلام شناخته شود))⁽⁴⁾

(1) براون؛ جرانیفیل ادوارد: (تاریخ الادب فی ایران)؛ ص 169.

(2) براون، جرانیفیل ادوارد: نفس المصر، ص 170.

(3) از مقاله برای نویسنده به ایرانی (مجتبی مینوی) از کتاب خود موسوم به (فردوسی و مقام او)، (این مقاله در شبکه انترنت پخش شده است).

(4) حامد عبد القادر؛ قصه الادب الفارسی، الجزء الاول، ص 220.

از خود سؤال میکنیم که چرا نویسندگان مذکور این خط مشی سرسخت در قبال شاهنامه فردوسی را گرفتند حتما علل و عواملی هست تا اینکه این شاهنامه را اسطوره و فسانه آمیز شناخت و گاهی بی ارزش بداند، البته برخی از نویسندگان مؤرخان نقایص و عیبهای در این شاهنامه را نشان دادند که برخی از آن این قرار است:

1. طول و ضخیم بودن غیر عادی شاهنامه است؛ زیرا که بیتهای آن در حدود شصت هزار بیت می باشد که کتابی نیست این تعداد را شامل گردیده است و حتما خوانندگان از خواندن این تعداد بزرگ متفرند.
2. بکارگیری یک بحر و آنهم مثنی متقارب از اول تا آخر شاهنامه ممکن است این شاهنامه را تا حدودی دچار ملال سازد.
3. تکرار لفظ و عبارات در توصیف و تشریح.
4. بکارگیری یک خط مشی در تصویر شخصیتها و توصیف حوادث بطوریکه اختلافی بین این شخصیت و آن شخصیت وجود ندارد⁽¹⁾.
5. عدم دقت تاریخی و عدم روی آوردن به باوری در تصویر شخصیتها و توصیف نبردها که اهمیت تاریخی را می کاهد و شاهنامه را جز فسانه و اسطوره می سازد.
6. گذشتن از افسانه بودند غالب روایات، افلاط تاریخی صریح در شاهنامه هست.
7. بعضی از اشعارش مفهوم نیست و چند بیتی دیده میشود که قافیه ندارد ولیکن یقیناً این جمله از غلط کتابی است.
8. ابیات و مصراعهای چند هست که عینا یا با جزئی تفاوت در موارد عدیده تکرار شده است، اما آیا این بحث بر فردوسی است یا برگ کسانی نیکه بعد از او در شاهنامه دست برده اند؟⁽²⁾.

نمونه هایی از افسانه ها:

در اساطیر ایرانی سخن از دیوها فراوان به میان آمده است. بنابه معتقدات ایرانیان باستان جهان پر از دیوهاست و شاهان نخستین با همه قدرت با آنان می جنگیدند. در تاریخ بلعمی در احوال کیومرث پس از استقرارش در کوه دماوند ذکر شده است:

((ویدان حدّ، دیوان ماوی داشتند و همه را از آنجا بیرون کرد به فرّ ایزدی که اورا داده بود و سلاح او یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی نام خدای بزرگ بر آنجا نبشته، و هر کجا دیو و پری دیدی به سنگ ویدان نام برترین خدای تعالی اورا هزیمت کردی، و همه بر میدندی))⁽³⁾.

(1) حامد عبد القادر، نفس المصدر، ص 221.

(2) متینی، جلال: (نمونه های از نثر فصیح فارسی معاصر)، جلد اول، چاپ دوم، تهران 1347، (از مقاله نویسنه ایرانی محمد علی فروغی)، ص 88.

(3) کریمان، حسن: (پژوهش در شاهنامه)، چاپ اول، بهمن 1375، ص 176.

در شاهنامه سیامک بدست دیو کشته شده است، طهمورث را (دیو بند)

لقب داده اند و هم دیوان به طهمورث نوشتن آموختند.

در شاهنامه در شرح پادشاهی طهمورث چنین درج افتاده است:

برفت اهرمن را به افسون بیست

چو بر تیزرو بارگی بر نشست

زمان تا زمان زینش بر ساختی

همی گرد گیتیش بر تاختی

چو دیوان بدیدند کردار او

کشیدند گردن ز گفتار او

شدند انجمن دیو بسیار مر

که پر دخته ماند ازو تاج زر

چو طهمورث آگه شد از کارشان

بر آشفت و بشکست بازارشان

(1)

در شاهنامه در احوال جمشید ذکر شده که دیو، تخت جمشید را به هوا می برد:

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت

چه مایه بد و گوهر اندر نشناخت

که چون خواستی دیو برداشتی

ز ماهون به گردون برا فراشتی

چو خورشید تابان میان هوا

نشسته برو شاه فرمان روا

جهان انجمن شد بر تخت او

فرو ماند از فرّ بخت او

(2)

تا آنکه اندیشه اهریمنی وی را از راه ببرد و دعوی خایی کرد و فرّ ایزدی ازو بشد.

بند خسروی بر تراز جمشید

کزو بود گیتی به بیم وامید

بگشت او به گفتار دیوان ز راه

جهان کرد بر خویشتن بر سیاه

فر دوسی نیز در شاهنامه در ذکر کشته شدن اکوان دیو به دست رستم، دیو را

مردم بد بدانسته و چنین گفته است:

تو مر دیو را مردم بد شناس

کسی کو ندارد زیردان سپاس

مر آنکو گذشت از ره مردمی

ز دیوان شمر مشمرش ز آدمی

خردکو بدین گفتهها نگردد

مگر نیک معنیش می نشنود

(1) همین منبع، ص 177.

(2) کریمان، حسن: (پژوهش در شاهنامه) «چاپ اول، بهمن 1375، ص 178.

گر آن پهلوانی بود زورمند
به بازو ستبرویه بالا بلند
گوان خوان واکوان دیوش مخوان
ابر پهلوانی بگردان زبان

(1)

نتیجه گیری

از آنچه در مورد شاهنامه فردوسی از طرف مؤرخان و نویسندگان گفته شد روشن میشود که تخیل و افسانه و اسطوره ها در داستانهای شاهنامه زیاد وجود دارد و هرگز با واقعیت و حقیقت منطبق نیست زیرا که اقوام و ملل در قرنهای گذشته بعلت عدم وجود وسایل ارتباط نمیتوانستند. رویدادها و نبردها و جنگهایی که روی میداد بطور حقیقی اطلاع یا بند بلکه بسیاری از رویدادهای بزرگ پس از چند ماه بگوش آنها میرسد البته اخبار این رویدادها با کم و کاستی یا افزون بر خبر انتقال می یافت.

آن اقوام و ملل که از میراث و تمدن خود قدردانی کنند داستانهای تخیل و افسانه ای را از طریق گویندگان و شاعران می ساتند و آنرا باور میکردند خاصه اینکه طبایع مردم عموماً بر این است که در باره اشخاص یا اموری که در ذهن ایشان تاثیر عمیق میبخشد افسانه سرائی می کنند، و بسا که به حقیقت آن افسانه ها معتقد و نسبت به آنها متعصب میشوند حاصل اینکه تاریخ باستانی کلیه اقوام و ملل بالضروره افسانه مانند است و این فقره اگر در نظر مؤرخ محقق مایه تاسف باشد از جهت تاثیرات اجتماعی و نتایجی که بر آن مترتب میشود بی ضرر بلکه مفید است چه هر قومی برای اینکه میان افراد دسته های مختلف او اتفاق و اتحاد و همدردی و تعاون موجود باشد جهت جامعه در میان اقوام و ملل اشتراک در یادگارهای گذشته است اگر چه آن یادگارها حقیقت و واقعیت نداشته باشد⁽²⁾. از این موضوع به این نتیجه میرسیم که داستانهای شاهنامه چه مثبت یا منفی، پر از افسانه و تخیل و اسطوره است که شاعر آنرا در قصیده های حماسه سرائی برای بر انگیزتن تعصب ملت ایران به میراث و ارزشها و تمدنش نظم کرده بود.

امیدوارم این نظر درست باشد و درستی و یا عدم آن را قاطعانه تاکید نمی کنم چونکه پژوهشگر هرگز نمیتواند نظر خود را بطور قاطعانه ابراز دهد.

خاتمه

تردیدی نیست که مسئله نوشتن پژوهش یا تحقیق در باره یک شاعر بزرگوار مثل حکیم ابو القاسم فردوسی یک امر دشوار و پیچیده است، خصوصاً برای یک دانشجو که تازه شروع به نوشتن پژوهش در باره ادبیات ایران کرده است، لیکن برای خداوند تبارک و تعالی و علیرغم دشوار بهائی که در سایه

(1) همین منبع، ص 184.

(2) متینی، جلال: (نمونهایی از نثر فصیح فارسی معاصر)، جلد اول، چاپ دوم، تهران 1347، (از مقاله نویسنه ایرانی محمد علی فروغی).

شرایط کنونی کشورمان با آن مواجه هستیم توانستم این پژوهش کوچک را با تمام برسانم البته امیدوارم در آینده پژوهش محکمتر و برتر را تقدیم کنم کما اینکه امیدوارم مورد قبول خواننده محترم قرار گرفته باشد.

الشاهنامه بين الواقع والخيال

طي حاتم جاسم(*)

المستخلص

قام العلماء والباحثون والمؤرخون الإيرانيون والأجانب بتحليل وتجزئة (شاهنامه الفردوسي) وأكدت كتاباتهم ومؤلفاتهم على تلك التحفة أنها تعد إحدى التحف الفنية، حيث أثر ذلك الشاعر الإيراني الكبير الحكيم أبو القاسم الفردوسي، في الحفاظ على اللغة ولاسيما اللغة الأم (اللغة الفارسية) وأعطاهما الحياة الحقيقية. ولكن ومن خلال قراءة ومطالعة بعض ما أخذ وأثار الكتاب الأجانب والعرب والإيرانيين حول الشاهنامه يتضح بأن الخيال وأساطير القصص تعود إليها وأغلب تلك القصص تحكي بطولات خارقة أو استثنائية أو أسطورية. بعد ذلك الذي مضى قررت أن أقدم للقارئ المحترم ذلك البحث حول حقيقة وخيال الشاهنامه تحت عنوان (الشاهنامه ميان الواقع والخيال). ويجب أن نذكر أن الشاعر الإيراني الكبير الفردوسي قد لقي عناية الكتاب والمؤرخين والأدباء شرقاً وغرباً فضلاً عن الكتاب الإيرانيين المشاهير. وحررت ونشرت كتب كثيرة حول ذلك الشاعر، ويقام في كل سنة مهرجان كبير تخليداً لذكرى ذلك الشاعر الذي حفظ اللغة الفارسية وميراث إيران القديم الذي خرج للعالم. انقسم ذلك البحث إلى مبحثين ارتبط المبحث الأول بما كان يعانيه الشاعر في كتابة الشاهنامه خلال سنوات طويلة، أما المبحث الثاني فقد ارتبط بآراء قسم من الكتاب والمؤرخين على أن الأسطورة كانت غالبية على قصص الشاهنامه.

(*) قسم اللغة التركية/ كلية الآداب/ جامعة الموصل.